

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج

اصول فقه

جلسه دهم

۹۲/۷/۲۲

امکان واجب معلق

بحث در امکان وجوب معلق بود که قائلین به عدم امکان وجوب معلق، دو نظریه، در مقابل صاحب فصول دارند که بر عکس هم‌اند:

۱. شیخ اعظم، وجوب مشروط را به معلق بر می‌گرداند و تقسیم ثلاثی را به این شکل منکر می‌شود؛

۲. محقق خویی، وجوب معلق را به مشروط بر می‌گرداند و بدین صورت منکر تقسیم ثلاثی می‌شود.

به هر حال تقسیمی را که صاحب فصول طرح کرده به دو شکل مورد انکار است. یکی وجوب مشروط را به معلق و دیگری وجوب معلق را به مشروط بر می‌گرداند. بحث در امکان این تقسیم ثلاثی است آیا می‌تواند واجب معلق در مقابل واجب مشروط باشد و هر دو آنها در مقابل واجب مطلق باشند؟ می‌گوییم واجب بر سه گونه است:

۱. واجبی که قید ندارد؛

۲. واجبی که وجوب اش مقید است و به تبع آن، واجبش هم مقید است که واجب مشروط می‌شود؛

۳. واجبی که وجوبش مطلق است ولی فعلش مقید است که واجب معلق است. - صاحب فصول مطرح کرده است - .

آیا می‌توان چنین تقسیم ثلاثی موجود باشد که واجب معلق را در مقابل واجب مشروط تصور کنیم و هر دو اینها قسیم واجب مطلق باشند؟

حق این است که این تقسیم ثلاثی صحیح است. و می‌توان واجب معلق را تصور کرد که در عرض واجب مشروط باشد و هر دو خارج از واجب مطلق باشند. جایی که قید نیست مطلق است و در جایی که قید است می‌تواند قید به وجوب و یا به واجب برگردد و وجوب مطلق باشد. و لذا تقسیم ثلاثی امکان شرعی دارد.

برهان

برهان بر این مطلب این است که: واجب مطلق را در همه مراحل سه گانه حکم - در مرحله ملاک و هم در مرحله شوق و هم در مرحله فعلیت - می توان تصور کرد.

مراتب حکم به سه مرحله اصلی تقسیم می شود، البته مراحل حکم به یک معنی چهار مرحله است که شامل مرحله اعتبار هم می شود که اصلی نیست و اگر نباشد هم ضرری وارد نمی شود:

۱. مرتبه ملاک؛ مرتبه ای که فعلی دارای مصلحت و فعلی دارای مفسده است؛

۲. مرتبه شوق و نفرت؛ بعد از این که مصلحت و مفسده ای در فعل به وجود آمد، آن وقت امر به فعلی که ذو ملاک مصلحت است، شوق پیدا می کند و نسبت به فعلی که ذو ملاک مفسده است، نفرت پیدا می کند؛

۳. مرتبه اعتبار (انشاء یا جعل)؛ (جعل الوجوب یا جعل الحرمة) این مرتبه به صورت قالبی و شکلی است. یعنی شارع می تواند شوق و نفرتش را به شکل وجوب و حرمت در بیاورد. می توان مرحله انشاء از آن تعبیر کرد چنانکه صاحب کفایه از آن به انشاء یا جعل یاد کرده است؛

۴. مرتبه فعلیت، مرتبه تحریک عبد به سوی فعل است. می توان از آن به مرحله ابراز هم تعبیر کرد. چرا که با ابراز است که عبد به سوی فعل تحریک می شود. لب این مرتبه همان تحریک و بعث و برانگیختن عبد به سوی فعل است.

امکان در مرتبه ملاک

لا شک که در مرحله ملاک، می توان واجب معلق را تصور کرد. یعنی می توان تصور کرد که وجوب یا ملاک فعلیت داشته باشد، ولی متعلق ملاک - معروض ملاک - فعلی باشد که مقید به قید استقبالی است. مثلاً دکتر می گوید فردا این ساعت این دارو را بخور، الان ملاک مصلحت وجود دارد ولی فردا فعلی می شود. الان ملاک دارد الان نیاز به دارو دارد، نیازش بالفعل است، ولی این نیاز بالفعلش وابسته به زمان فرداست که هنوز نیامده. همین الان مریض است و لذا ملاک مصلحت که خوردن دارو است الان وجود

دارد. ولی باید فردا بخورد. یعنی فعل خوردن دارو مقید به زمان فرداست. ولی اصل خوردن دارو الان ملاک دارد و بالفعل است. ولی برای تحقق فعل (خوردن دارو) نیاز به گذشت زمان است. ملاک که مریضی است برای آمدن وجوب خوردن دارو کافی است اگر چه خوردن دارو مقید به قید زمان فرداست. پس ملاک الزام که مریضی باشد الان وجود دارد و لذا طبیب الزام به خوردن دارو را باید الان بگوید ولی تحقق اش در آینده است. به عبارتی مقتضی ملاک الان فعلیت دارد چرا که اگر مراجعه کننده ای آمد پیش طبیب و او مریضی را در مراجعه کننده تشخیص نداد، آیا می‌تواند او را الزام به خوردن دارو کند؟ نه خیر پس این ملاک که مریضی باشد باعث الزام مریض به خوردن دارو در فردا، از سوی طبیب شده است. پس ملاک می‌تواند الان فعلیت داشته باشد و به فعلی تعلق بگیرد که آن معروض ملاک، مقید به قید زمان است. در حقیقت کار ملاک این است که مقتضی درست می‌کند و مقتضی همین الان وجود دارد. اگر چه مقتضا مقید به زمان خاصی است.

امکان در مرتبه شوق و نفرت

در مرحله شوق هم واجب معلق قابل تصور است. یعنی شوق فعلی باشد و مشتاق الیه مقید به زمان آینده باشد. الان شوق دارم که فردا که روز عرفه است روزه بگیرم، شوق من بالفعل است ولی روزه که مشتاق الیه است مقید به قید استقبالی است. پس در مرتبه شوق هم امکان واجب معلق کاملاً روشن است که شوق به فعلی الان وجود دارد و لو انجام فعل مقید به زمان خاصی است.

در این دو مرتبه، غالباً محققان اصولی بحث و اشکالی ندارند در اینکه واجب معلق در مرتبه ملاک و مرتبه شوق ممکن و قابل تصور است. و تفکیک بین وجوب و واجب را می‌پذیرند که وجوب، فعلی و واجب، استقبالی باشد.

در مرحله جعل و انشاء هم بحثی نیست.

امتناع واجب معلق (در مرتبه تحریک)

بحث و اشکال در مرحله تحریک و ابراز است. تقریب هائی در امتناع واجب معلق در مرتبه فعلیت و تحریک ذکر شده است:

تقریب اول:

مقدمه اول:

هر جا واجب مقیدی داریم، تحریک به سوی دو چیز است؛ یکی ذات المقید و دیگری قید. معنی تحریک به یک فعل مقید این است که تحریک به سوی دو چیز است؛ مقید و قید. وقتی گفته می‌شود صل عند الزوال، تحریک به سوی دو چیز است؛ یکی تحریک به سوی اصل نماز است و دیگری تحریک به عندالزوال بودن نماز است.

مقدمه دوم:

جایی که قید، قید غیر اختیاری است و غیر متحقق بالفعل و استقبالی هم هست. مثل زوال. صل عند الزوال؛ زوال که قید است غیر اختیاری و غیر متحقق است پس معنی‌اش تحریک به سوی امر غیر موجود و غیر اختیاری است. یعنی تحصیلش در اختیار مکلف نیست این مثل امر به غیر مقدور است که باید زوال بودن نماز را ایجاد کنی. یعنی مکلف هم باید خود نماز را ایجاد کند و هم در وقت زوال بودنش را ایجاد کند. در حالی که زوال در دست مکلف نیست تا ایجادش کند. بنابراین اگر واجب معلق داشته باشیم یعنی اگر وجوب بالفعل بود واجب با قید استقبالی غیر اختیاری همراه بود معنی‌اش این است که تحریک به سوی دو چیز شده است؛ یکی ذات المقید که اختیاری است مثل اقم الصلوة و دیگری قید که غیر اختیاری است مثل جعل صلاه عند الزوال. لازمه واجب معلق - که مقید به قید غیر اختیاری استقبالی است - ارسال و بعث به سوی امر غیر مقدور است که عقلاً ممتنع است. چون انبعاث به سوی این قید، غیر مقدور است، بعث و تحریک‌اش هم غیر مقدور است. اگر تحرک به سوی قید غیر اختیاری، غیر مقدور است پس تحریکش هم غیر مقدور است. چون این دو متضایان هستند. شبیه به این است که بگویند نماز بخوان و این نماز را در کره ماه بخوان، در اینجا تحریک به ایجاد قیدی است که غیر مقدور است. چنانکه تحریک به ایجاد فعل در مکان غیرمقدور، غیر مقدور است مثل نماز در کره ماه، همچنین تحریک به ایجاد فعل در زمان غیرمقدور هم، غیر مقدور است مثل نماز عند الزوال.

اشکال اول:

این تقریب مردود است. اینکه شما گفتید؛ هر جا وجوبی داریم به ذات المقید و هم به ذات القید خورده این مقبول نیست. بلکه آنچه وجوب به آن تعلق می‌گیرد، ذات المقید است، نه خود قید تا بگویید چون قید مقدور نیست، پس تحریک به واجب مقید به آن قید هم مقدور نیست. چون اگر جزء غیر مقدور باشد، مرکب هم غیر مقدور خواهد بود. و چون جزء که عبارت از زوال باشد، مقدور نیست پس اتیان قید با مقید هر دو غیر مقدور می‌شوند. جواب این است که وجوب به مرکب یعنی فعل و قید نخورده است تا با غیر مقدور بودن جزء (قید)، کل هم غیر مقدور باشد. بلکه آنچه در واجب مقید متعلق وجوب قرار می‌گیرد، ذات فعل و تقید به آن فعل - و تقید به فعل اختیاری - است. یعنی ممکن است و لو قید، قید غیر اختیاری باشد. قید اگر قید غیر اختیاری باشد، ولی این غیر اختیاری حتمی الوقوع است.

شارع و آمر می‌تواند بگوید تو نماز را بجا بیاور و در زوال بجا انجام بده. تقیدش ممکن است. او نمی‌تواند زوال را ایجاد کند غیر مقدور است ولی همراهی فعل به زوال را می‌تواند در فعل خودش تحقق بخشد و آنچه که مقدور نیست ذات القید است، ایجاد خود قید است که غیر اختیاری است. ولی اگر ذات القید غیر اختیاری، در زمان استقبالی خودش حتمی الوقوع بود، تحریک به سوی آن ممکن خواهد بود. مثل امر به صوم به همراه تقید این صوم با مقارنت طلوع فجر که محذوری وجود ندارد.

در واجب معلق این چنین واجبی داریم که وجوبش بالفعل است، متعلق الوجوب، ذات الفعل به همراه تقید به این قید غیر اختیاری استقبالی است و تقید می‌تواند تحت امر برود و متعلق تحریک و بعث قرار بگیرد. انبعاث به این تقید ممکن است و لذا بعث به این تقید هم ممکن خواهد بود. تقید برای مکلف مقدور است، تقید فعل خودش به قید استقبالی غیر اختیاری. و آن به این است که فعل خودش را که اختیاری است به همراه این قید غیر اختیاری استقبالی، برای او مقدور است و لذا انبعاث به سوی این تقید هم مقدور است و لذا بعث به سوی این فعل هم مقدور خواهد بود.